

آوای خیس

آوای خیس؛ منبع دانلود
بهترین و جدیدترین رمان ها

 <https://Avayekhis.net>





آوازِ خنیں

ہائے جوش

تلبِ دستیست

«تاب دست‌های»

زندگی‌ام را مدیونِ خاطره‌های لحظه‌های با تو بودن هستم.
لحظه‌هایی که دقایق و ثانیه‌هایش، همچون عقربه‌های
ساعت به بودند متصل است. لحظه‌هایی که عطرِ
همیشگی‌ات را سوار بر بادهای انتظار در کلبه‌ی عاشقی
می‌پیچاند. کلبه‌ای که تمام بودن‌های من و تو را از نقاره‌های
چهارچوب‌اش، فریاد می‌کشد

من اکنون در کنار کلبه‌ای ایستاده‌ام که روزها و دقایقِ
عاشقی‌ام را با تو گذرانده‌ام

آیا دقایق را به یاد داری؟

دقایقی که همه‌ی آن‌ها را با سوار بر تاب روزگار
گذرانده‌ایم. همان تابی که، انگار آغوش تو بر تنِ بی‌حس و
بی‌جانِ من بود. حال که چشمانِ مُرده و بی‌جانِ من به آن
تاب مجاورِ کلبه خیره شده است و بودن‌ها و خاطره‌های با
تو را، نظاره می‌کند

خاطراتی که حال بر این تاب همچون دامنِ چین‌واچینِ
عروس می‌رقصند

تابِ عاشقی که ذره‌ذره‌ی ریسمانش را دست‌هایت نوازش کرده است.

چگونه این خاطره‌های با تو بودن را فراموش کنم؟! هیچ‌گونه نمی‌توانم ثانیه‌ای را بدون خاطره‌های با تو بودن بگذرانم. زادروزت را به یاد دارم، همان لحظه‌ای که با یک گل کوچک نرگس و رُزها، عاشقانه برایت جشن گرفتم. یاد داری که داشتنت را آسمان با اشک‌اش به من هدیه داد و ما عاشقانه از تاب چوبی روزگار پیاده شدیم، دست در دست هم زیر هدیه‌ی آسمان در آغوش هم نهفته و رقصیدیم. نمی‌دانم چگونه فراموش کنم و چگونه نبودن‌ها را روی بوم افکارم رنگ‌آمیزی کنم. حال چگونه این فعل نبودن را در شعری که برایت می‌خواندم، جای دهم. نمی‌شود و نمی‌توانم حتی بدونِ خاطره‌های زندگی کنم. نمی‌دانی مگر، امروز همان روزِ ورودت به زندگی من است، حال تو نیستی و من این تابِ زندگی‌ام را با ریسمان‌های گل‌های خوشحالی تو بسته‌ام و بودنِ تو را در خیالم جشن می‌گیرم. همان تابِ بودنِ دست‌هایت که سال‌ها، جایش را به نبودن‌ها داده است.

جُز من، تنهایی و نبودن‌ها، کسی نمی‌تواند در جشن امروز ما شریک باشد. ای عشقِ بودنِ من که حال نیستی و نمی‌دانم بر روی چه تابِ عاشقی سواری! من لحظه‌هایم را در این تاب با تو بودن‌ها می‌گذرانم. نمی‌دانم فرا رسیدن

امروز و سالگرد بودن مان را اصلاً به یادت مانده است یا
خیر؛ اما من با یادت زنده‌ام و هیچ‌گونه یادت را فراموش
نخواهم کرد.

ای عشقِ در خیالِ من زنده، می‌خواهم از تَه قلبم فریاد بکشم
از نبودنت و بگویم: «دوستت دارم، عشقِ غایب و
فراموش‌نشده‌ی زندگی من، خاطره‌های ورودت به خیالم را
». تبریک می‌گویم

به قلم: هانی‌ه جوشنش